

ندیده - چتر و خطبه بر طرف ساخته - همچو سائر امرا سلوک نمود * و باقطاع لکهنوتی قانع شد - و تا عهد سلطان علاءالدین و سلطان قطبالدین بهمین منوال گذرانید * ایام حکومت سلطان ناصرالدین در بنگاله شش سال بوده است *

قرماتروائی بهادر شاه *

در زمان سلطنت سلطان علاءالدین - بهادر خان - که از خویشان سلطان ناصرالدین (ر) یکی از امرای کبار سلطان علاءالدین بود - بایالت بنگاله ممدار شده - مدتها بر مسند ایالت متمکن بوده - خطبه و سکه سلطین دهلی جاری داشت * در عهد سلطان قطبالدین خلجی - سلطنت بنگاله بخود قرار داده - خود را بهادر شاه نامیده - خطبه و سکه ممالک بنگاله بنام خود کرد - و ظلم و تعدی آغاز نهاد * چندی برین منوال گذشت * و اما چون نوبت سلطنت دهلی به غیاثالدین تغلق شاه رسید - و در سنه ۷۲۴ عرائض از لکهنوتی مشعر بر ظلم و بیداد حکام آن دیار رسیده - سلطان تغلق شاه با لشکرهای مستعد متوجه ممالک بنگاله گردید * چون به ترونت رسید - سلطان ناصرالدین - که بسبب سلامت روی او در عهد علائی تغیر اقطاعش نشده بود و در گوشه لکهنوتی میبود - طاقت مقاومت با تغلق شاه در خود^(۱)

(۱) در نوشته . " تاب مقاومت تغلق شاه نیاورده " * (۲) در

نسخه های قلمی حق

ندیده - رضا بقضا داده - از لکهنوتی کوچ فرموده - به تهرت رفته -
 ملازمت نمود - و تحف و پیشکش بسیار گذرانیده * سلطان
 غیاث الدین تغلق شاه باحترام او کوشیده - چتر (و) دورباش
 داده - اقطاعش بدستور سابق بحال او مقرر داشت * و بهادر شاه
 را - که داعیه سرکشی داشت - بدرگاه آورده داخل زمره امرا
 گردانید * او نیز تن باطاعت سلطان داده سلوک امرایانه پیش
 گرفت * سلطان غیاث الدین - پسر خوانده خود تاتارخان را والی
 سنارگام^(۱) ساخته - محافظت^(۲) سنارگام و گور و بنگاله نیز به سلطان
 ناصرالدین رجوع کرده - به دهلی مراجعت فرمود * اما در همان
 نودی سلطان ناصرالدین بجوار رحمت حق پیوست * عهد حکومت
 بهادرشاه در بنگاله سی و هشت سال بوده است *

حکومت قدرخان *

چون سلطان غیاث الدین تغلق شاه از بنگاله مراجعت کرد -
 هنوز به دهلی نرسیده در اثنای راه در ماه ربیع الاول سنه ۷۲۵ در
 زیر سقف قصر نواحداث وفات یافت * پسرش الغخان بر تخت
 سلطنت دهلی جلوس نموده - خود را محمد شاه نامیده - جمیع
 امرا را بمناصب و جاگیر سرفراز ساخت * و ملک بیدار خلجی را

(۱) در فرشته سنارگام - و در طبقات اکبری بعض جا سنارگام و بعض دیگر

جا سنارگام - در فیروزشاهی سنارگام * (۲) در نسخه های قلمی مخاطب *

که از امرای کبار او بود - قدرخان خطاب داده - اقطاع لکهنوتی را -
 که از وفات سلطان ناصرالدین خالی بود - باو تفویض نمود *
 و تاتارخان را - که تغلق شاه والی سنارگام کرده بود و برادر خوانده
 سلطان محمد شاه میشد - بهرامخان خطاب داده - در یک روز صد
 زنجیر فیل و هزار راس اسب و یک کرور اشرفی نقد بخشیده -
 و چتر و دورباش مرحمت فرموده - ولایت بنگاله و سنارگام باو مقرر
 داشته - بتعظیم و احترام تمام بازرخصت به بنگاله فرمود * و او
 چهارده سال به نظم و نسق آن ممالک پرداخته - از دست
 فخرالدین - که ملازم او بود - مقتول شد - چنانکه تذکره میشود *

روضه ثانی در ذکر سلاطین که در ممالک بنگاله

بر سریر سلطنت جلوس فرموده خطبه

بنام خود خوانده اند *

باید دانست که از وقت سلطنت سلطان قطب الدین ایبک
 تا عهد پادشاهی سلطان غیاث الدین محمد تغلق شاه - هفده کس
 از سلاطین مدت یک صد و پنجاه سال در دهلی سلطنت کردند *
 و در ممالک بنگاله حاکمان از طرف پادشاه دهلی به نیابت حکومت
 و فرماندهی میکردند - و خطبه و سکه پادشاه دهلی در ممالک بنگاله
 جاری ماند * و اگر کسی از حاکمان بغی ورزیده خطبه و سکه بنام
 خود کرد - سلاطین دهلی - گوشمالی^(۱) او واجب دانسته - زود بسزا

رسانیدند * اما چون - در عهد سلطنت محمد شاه - قدرخان
 بحکومت و نیابت لکهنوی فائز شد - و چهارده سال در لکهنوی
 مانده بنظم و نسق ممالک پرداخت - ملک فخرالدین - که سلاحدار
 قدرخان بود - مداخلت در امور ملکی بهم رسانیده - استعداد تمام
 پیدا کرد - و داعیه ریاست و حکومت در دلش متمکن شده - در کمین
 فرصت می بود - تا قابو یافته - باغبی شده - ولی نعمت خود را
 کشته - بر ممالک بنگاله فرمانروا شد * چون سلطنت محمد شاه
 پادشاه دهلی بیرونقی تمام پیدا کرده بود - گرفتاری او را در امورات
 دیگر بخاطر آورده - دست از اطاعت پادشاه دهلی کشیده - اسم سلطنت
 بر خود اطلاق نمود * پادشاه دهلی بسبب هرج مرج سلطنت خود
 دست تصرف بر ممالک بنگاله رسانیدن نتوانست * ازان وقت
 سلطنت بنگاله از دهلی جدا گردید * و این فخرالدین پادشاه اول
 است که خطبه سلطنت در ممالک بنگاله بنام خود خواند *

ذکر سلطنت سلطان فخرالدین *

چون سلطان فخرالدین بر سریر سلطنت لکهنوی جلوس^(۱)
 فرمود - مخلص خان غلام خود را با لسكر آراسته بجهت ضبط ممالک
 اقصای بنگاله فرستاد * ملک علی مبارک - عارض لشکر قدرخان -
 با لشکر مستعد قتال بمقابله او درآمده - بعد از محاربه و مقابله
 بسیار مخلص خان را بقتل آورده - تمامی حشم او را متصرف شد *

(۱) در نسخه های قلمی حلوانجای جلوس *

سلطان فخرالدین - که نودولت بود و از امرای خود نیز اطمینان خاطر نداشت - نتوانست که بر سر علی مبارک رود * و ملک علی مبارک - جمعیت تمام بهم رسانیده - خود را سلطان علاءالدین خطاب داده - بر سر سلطان فخرالدین لشکر کشید - و در سنه ۷۴۱ بعد از جنگ او را دستگیر ساخت - و بسیاست رسانیده انتقام قدر خان گرفت * آری -

ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند -

قردا بکشند آنرا کامروز ترا کشته *

بعد از آن سلطان علاءالدین - فوجی معتمد بطور تهانه در لکهنوتی گذاشته - خود بعزم ضبط محال دیار بنگاله مراجعت نمود * حکومت سلطان فخرالدین دو سال و پنج ماه بود *

سلطنت یافتن علی مبارک المخاطب

سلطان علاءالدین *

گویند در ابتدای حال ملک علی مبارک از ملازمان معتمد ملک فیروز رجب بود * و ملک فیروز برادرزاده سلطان غیاث الدین تغلق شاه و پسر عم سلطان محمد شاه بود * چون سلطان محمد شاه بر تخت سلطنت دهلی جلوس نمود در سال اول جلوس ملک فیروز را نائب باریک ساخت * در آن آوان از حاجی الیاس - کوکه علی مبارک - خطائی بوقوع آمد - و بسبب آن از دهلی گریخت *

چون ملک فیروز از علی مبارک درخواست او نمود - علی مبارک متفحص شد * چون اثری از سراغ او نیافت - پیش ملک فیروز از گریختن او اطلاع نمود * ملک فیروز بروی اعتراض فرموده او را از قرب حضور دور ساخت * علی مبارک روانه سمت بنگاله گردید * در اثنای راه به عالم رویا (با) حضرت شاه مخدوم جلال الدین تبریزی - قدس الله سره - در خورد - و عجز و منتها نموده حضرت مخدوم را خوش ساخت - تا حضرت مخدوم فرمودند که ما ترا صوبه بنگ دادم - اما برای ما هم مکانی راست خواهی کرد * علی مبارک - انگشت قبول بدیده نهاده - پرسید که در کدام جا حکم نیار ساختن مکان میشود * فرمودند که در بلاد پنتوره جائی که سه خشت بالای هم بیایی - و یک گل صدف تازه و تر زیر آن خشتها بینی - همان جا باید ساخت * چون به بنگاله رسید - با قدرخان ملازمت نموده - طرح اقامت افکند - تا رفته رفته خدمت بخشیکری لشکر قدرخان بار تفویض یافت * و چون ملک فخرالدین از قدرخان بغی و زبیده - ولی نعمت خود را کشته - اطلاق سلطنت بر خود نمود - علی مبارک - خود را سلطان علاءالدین خطاب داده - لشکر بر فخرالدین کشیده - چنانچه مذکور شد - انذقام ولی نعمت خود از فخرالدین گرفت * و باسنتهار تمام - نهاده در لکهنوتی گذاشته - متوجه ضبط دیگر ممالک بنگاله شد * چون خطبه و سکه مملکت بنگاله بزم خود ساخت - سرشار نشئه عیش

و کامرانی بوده - ایماي حضرت مخدوم را از خاطر سهو کرد - تا شبی در خواب دید که حضرت مخدوم فرمودند که ای علاءالدین سلطنت بنگاله یافتی و حکم ما را فراموش ساختی * علاءالدین - روز دیگر تفحص نشان خستها نموده - چون مطابق فرموده حضرت مخدوم برای العین مشاهده کرد - همان جا مکانی - که الیوم آثار آن موجود است - راست کرد * در همان ایام حاجی الیاس هم در پندوه وارد شد * سلطان علاءالدین او را چندی محبوس ساخت - اما آخر باستعفای مادرش - که دایه سلطان علاءالدین بود - از قید رها کرده - و بهایه اعتبار رسانیده - در مجلس خود راه داده * حاجی الیاس - باندک فرصت لشکر را بخود موافق ساخته - روزی باتفاق خواجه سرایان سلطان علاءالدین را کشته - خود را شمس الدین بهنگره لقب ساخته - دیار لکهنوتی و بنگاله را متصرف گردید * سلطنت سلطان علاءالدین یک سال و پنج ماه بود *

سلطنت حاجی الیاس المخاطب سلطان

شمس الدین (بهنگره) *

چون سلطان علاءالدین کشته شد - و سلطنت بنگاله به حاجی الیاس علائی رسید - خود را سلطان شمس الدین خطاب داده - در بلده شریفه پندوه بر سریر سلطنت نشست * چون بزرگ بسیار میخورد لهذا به شمس الدین بهنگره اشتهار یافت * در استرضای مردم

۱ [ریاض

و دلجوئی سپاه مساعی جمیله مبدول داشت * پس از چندگاه
سامان لشکر نموده به جاذگر رفت - و ازان جا نفائس و پیشکش
بسیار و فیلق بزرگ بدست آورده - بدارالملک خود مراجعت نمود *
و بسبب اختلال سلطنت دهلی - که در وقت سلطان محمد شاه رو
داده بود - تا سیزده سال سلاطین دهلی متعرض حال بنگاله نشدند *
سلطان شمس الدین بکمال استقلال بمشاغل سلطنت بنگاله قیام ورزید *
بتدریج تا حدود بنارس منصرف گردید - و شوکت و عظمت
بیش از پیش^(۱) بهم رسانیده * تا نوبت سلطنت دهلی به فیروزشاه
بن رجب رسید - در صدد استرداد ملک بنگاله^(۲) گردید * گویند دران
(زمان) سلطان شمس الدین حوضی بتقلید حوض شمسی دهلی
تیار ساخت * سلطان فیروزشاه - که از شمس الدین خار خار بوده
در تاب میبود - در سنه ۷۵۴ متوجه دیار لکهنوتی (شد) - و بکوچ
متواتر - متصل بلده پندوه - که دارالملک سلاطین بنگاله بود - رسیده -
و در جایی که الیوم فیروزپور آباد است مضراب خیم ساخت -
و از آنجا سواری فرموده بمحاصره قلعه پرداخت * سلطان شمس الدین -
پسر خود را با جمعی در قلعه گذاشته - خود بقلعه^(۳) اکداله - که
حصانت تمام داشت - پناه برده متحصن گردید * فیروزشاه متعرض
حال مردم سکفه پندوه نشده - بسر سلطان شمس الدین را بجنگ

(۱) در فرشته جایی بیش از پیش * (۲) فاعل گردید - فیروزشاه *

(۳) در فرشته اکداله *

اسیر کرده - متوجه قلعه اكداله شد * در اول روز جنگ عظیم واقع گردید * بعد ازان مدت بست و دو روز بمحاصره قلعه پرداخت * چون کار از پیش نرفت - فیروزشاه خراسان که تغییر مکان نموده بکنار آب گنگ فرود آید * پس بنفس نفیس تفحص جایی مناسب میکند * سلطان شمس الدین - بخيال آنکه فیروزشاه بعزم مراجعت سوار شده است - از قلعه برآمده صفوف جنگ آراست - مؤلفه -

ز شمشیر (ر) تیر و سنان (ر) تفنگ

شد از هر دو طرف^(۱) گرم بازار جنگ *

تن پهلوانان تهی شد ز روح -

چو گل بر رخ شان شگفته جروح *

بعد قتال بسیار از طرفین مردم بیشمار کشته و خسته گردیدند * آخر الامر نسیم ظفر بر پرچم فیروزشاهی وزید - و شمس الدین - تاب نیاورده گریخته - باز بقلعه تحصن جست * چهل و چهار زنجیر فیل بزرگ - که از جاذگر آورده بود - با چتر و علم معه دیگر اسباب سلطنت و حشم بدست بهادران فیروزشاه افتاد * گویند در همان عرصه مخدوم شیخ راجا بیابانی - که سلطان شمس الدین اعتقاد کمال در حق آن جناب داشت - ارتحال بعالم بقا کردند * سلطان شمس الدین - بلباس فقیرانه از قلعه برآمده - بجفازة شیخ حاضر شد *

(۱) بجای لفظ طرف سو یا رو بایستی نگاشت - یا بجای هر دو طرف

هر طرف *

بعد فراغ از تجهیز و تکفین جریده سرسواری با سلطان فیروزشاه ملازمت نمود - و بی آنکه پادشاه معلوم کند باز بقلعه آمد * چون سلطان دریافت احوال نمود تاسف خورد * القصه چون مدت محاصره امتداد کشید - و موسم بوسات در رسید - از آنجا که در موسم بوسات ولایت بنگاله یکسر آب میسود - و تردد متعذر تمام میگردد - سلطان فیروزشاه صلح گونه در میان آورد * سلطان شمس الدین - که از ضیق محاصره عاجز آمده بود - فی الجمله گردن باطاعت نهاد - طالب صلح گردید * فیروزشاه - پسر سلطان شمس الدین را با دیگر اسیران بلاد لکنهوتی رها کرده - علم مراجعت افراشت * و در سنه ۷۵۵ سلطان شمس الدین پیدشکش بسیار و نفائس شاهانه بپیشمار مصحوب رسولان سخندان برای سلطان فیروزشاه فرستاد * سلطان نیز طریقه التفات با رسولان مسلوک فرموده رخصت معاودت ارزانی داشت * و چون سلطان شمس الدین از فیروزشاه دغدغه تمام داشت - لهذا در سنه ۷۵۷ ایلچیان دانا و سخن سنج به دهلی فرستاده التماس صلح نمود * فیروزشاه قبول کرده ایلچیان را بعزت و حرمت تمام رخصت فرمود * ازان رفت در میان دهلی و بنگاله حدود بسته شد - و بادشاهان دهلی - بران عهد و موافق قائم بوده - متعرض حال سلاطین بنگاله نشدند - و بار سال تحف و هدایا از طرفین سلوک بادشاهانه در یکدیگر مرعی داشتند * و در سنه ۷۵۸

سلطان شمس‌الدین اربنگاه ملک تاج‌الدین را با چند نفر امرا
برسم رسالت با تحف و پیشکش بسیار باز به دهلی فرستاد *
و سلطان فیروزشاه - تفقد بر حال رسولان^(۱) بیش از پیش فرموده - بعد^(۲)
چند روز اسپان تازی و ترکی با دیگر تحف و هدایای نفیسه -
مصحوب ملک سیف‌الدین شکنجه فیل - برای سلطان شمس‌الدین
در عوض فرستاد * چون دران نزدیکی سلطان شمس‌الدین در بنگاه
وفات یافته بود - ملک تاج‌الدین و ملک سیف‌الدین قریب چهار^(۳)
کروه رسیده بودند - که خبر وفات سلطان شمس‌الدین شیوع یافت *
ملک سیف‌الدین حقیقت حال را به دهلی عرض داشت -
و بموجب فرمان سلطان اسپان را در عوض مواجب سپاهیان متعینه
بهار داده - تحف^(۵) و نفائس نیز - و ملک تاج‌الدین به بنگاه آمد *
مدت سلطنت شمس‌الدین شانزده سال و چند ماه بود *

ذکر سلطنت سکندر شاه بن شمس‌الدین *

(۱) در فرشته پیش از پیش * (۲) از فرشته نعل کرده . صفحه
۵۷۶ جلد ۲ ننگرند * (۳) بجای چهار بهار باشد چنانکه از فرشته
و استوارت مفهوم میشود * کاتب بهار را چهار خوانده و لفظ کروه
از طرف خود افزوده باشد * (۴) در فرشته چنان نوشته - " ملک
سیف‌الدین حسب‌الحکم اسپان را بامرای بهار داده و ملک تاج‌الدین
به دهلی رفت " * (۵) در نسخه‌های قلمی چنان نوشته - " تحف
و نفائس هر دو ملک تاج‌الدین " *

(۱) چون سلطان شمس‌الدین بهنگره جهان گذران را بدرود کرد -
 روز سیوم - بتجویز امرا و سران سپاه - فرزند بزرگ او سکندر شاه -
 بر تخت سلطنت بنگاله اجلاس نموده - دامن عدل و احسان بر
 مفارق عالمیان مبسوط گردانیده - نوید امن و امان در داد *
 و استرضای خاطر سلطان فیروزشاه اهم دانسته - پنجاه زنجیر فیل
 با اقسام امتعه و اقمشه برسم پیشکش مرسول نمود * و در همان ایام
 فیروزشاه پادشاه دهلی بعزم تسخیر ممالک بنگاله در سنه ۷۶۰ (۳) روان
 شد * چون به ظفرآباد رسید - برسات شروع گردید * سلطان همان جا
 مقام کرد - و ایلچی نزد سکندر شاه فرستاد * سکندر شاه
 از اراده پادشاه دهلی متعجب بود - که در همان آران ایلچی
 فیروزشاه رسید * سکندر شاه - بزودی تمام حاجب خود را
 معه پنج زنجیر فیل و با تحف و هدایا همراه ایلچی فرستاده -
 ابواب مصالحه کناده - اما اثری بران مترتب نشد * بعد انقضای
 ایام برشکال سلطان فیروزشاه به لکهنوتی شنافت * چون
 مرکب سلطانی حدود پندوه را معسکر ساخت - سکندر شاه -
 خود را مرد میدان ندیده - برسم پدر بحصار اگداله متحصن
 گشت * فیروزشاه در تضییق محصوران کوشید * چون کار بر آنها

(۱) از فرشته نقل کرده - صفحه ۵۷۷ جلد ۲ بگرد * (۲) در نسخه‌های

قلمی و نا - در فرشته فقط و * (۳) در یک نسخه قلمی ۶۶۰ - در فرشته ۷۶۰

و همین صحیح * (۴) در نسخه‌های قلمی مرتب *

تنگ شد - سکندر شاه - چهل زنجیر فیل با مال بسیار و تحف
 و نفائس بیشمار پیشکش فرستاده - و پیشکش هرساله قبول نموده -
 در صلح زد * فیروز شاه قبول فرموده علم مراجعت بدارالملک خود
 افراشت * پس از آن سکندر شاه باستقلال تمام سالی چند داد عیش و
 عشرت داد * و در سنه ۷۶۶ مسجد آدینه بنا کرد - اما هنوز باتمام
 فرسیده بود که نامه عمرش تمام شد - و عمارت مسجد نیم گله
 ماند * الآن قدری از تعمیرات آن مسجد در جنگل پندره - از
 آبادی پندره بمفاصله یک کوه - موجود است * فقیر آنرا
 ملاحظه کرده * الحق خوب مسجدی ساخته - و مبلغ خطیر در
 تعمیر آن صرف شده باشد * سعی او مشکور باد * گویند سکندر
 شاه را از زن سابق هفده پسر بوجود آمده - و از زن دیگر یک
 پسر - مسمی به غیاث الدین - که در حسن اخلاق و جمیع اوصاف
 بر همه برادران فائق و در امور سلطنت و جهان داری انصب و لائق
 بود * لهذا زن اولین - آتش حسد و حقد مشتعل ساخته -
 خواهان دفع غیاث الدین شده - در صدد ایذا و آزار او قابو جو
 میبود - تا روزی فرصت یافته - بحضور پادشاه دست ادب بر سینه
 نهاده - میخواست که مرکز خاطر خود را بعرض رساند * سلطان
 از طرز ادای زن بتفرس دریافت - و فرمود چه التماس داری
 بگو * زن گفت تمنائی که هست اگر پادشاه در اخفای آن قسم
 یاد فرماید - و حتی الامکان متوجه انجام شود - بنایه عرض

رسانم * پادشاه در اخفای آن قسم یاد کرد - و مبالغه نموده فرمود -

تمنائی که داری جلوه گر کن -

لبت آئینۀ خاک جگر کن *

زن مکار از روی پرکاری عرض نمود که از حرکات غیث الدین

خلجانی تمام در دل دارم * او درین فکر است که قاصد ضرر جان

پادشاه شده - قلع و قمع پسران من نموده - خود متکبر و سادۀ سلطنت

شود * اگرچه مرا بمنزلۀ فرزند است - و نمیخواهم که مضرت

جانی باو رسد - اما چون سلامتی^(۲) نفس پادشاه (مقدم است) -

سرشته حزم و احتیاط از دست نداده - علاج واقعه پیش از

وقوع نماید - و اصلح آنست که او را بزندان حبس نماید -

یا که حدقه دیدگانش از نور بصارت عاطل سارد * سلطان - از

اصغای این حرف برهم شده - فرمود که این چه آیه (؟) غرض^(۳)

است که با شدت دولتخواهی آمیختی - و چه نائزۀ حسد

انباغی ست که بتما^(۴) ریختی * شرم نداری که توهفده پسر

داری و این ضعیفه همین یک پسر * هرچه بر خود نپسندی

بر دیگری میسند * زن باز با الحاح تمام التماس نمود که هرگز

حسد و بغض را در این معنی مدخلی نیست - آنچه لوازم

(۱) شاید که چاک یا خال باشد * (۲) فصیح سلامت * (۳) در نسخه های

قلمی عرض * (۴) شاید که بخرم نما باشد مگر لفظ تما بجز اینجا

خیرخواهی ست بجا آردم - آیند، پادشاه اختیار دارد * سلطان
 قفل سکوت بر درجک دهان نهاده ساکت ماند - و با دل خود
 گفت - چون غیاث الدین پسر خلف است و لیاقت سلطنت
 دارد - گو قاصد جان من است باش باش *

فرزند خوش است اگر خلف زاد -

گر نا خلفی بود تلف باد *

سلطان غیاث الدین را پس از آن مطلق العنان ساخت * اما
 غیاث الدین - که از مکر و خداع آن زن همواره متشکی بود -
 دوری به بهانه شکار سوار شده بطرف سنارگام گریخت * و عنقریب
 فوجی مستعد کارزار بهم رسانیده با پدر درخواست (و) پیغام
 سلطنت کرد * و متعاقب - بعزم استخلاص مملکت - با فوج
 عظیم از سنارگام کوچیده - سنارگدهی را مضرب خیام ساخت *
 ازین طرف پدر هم با لشکر قیامت اثر طبل استقبال نواخت *
 روز دیگر در میدان گوالپاره - طرفین به تسویه صفوف پرداخته
 پا بچنگ قائم کردند * مؤلفه -

پسر با پدر کین بر آراسته -

محابا شد از سینه برخاسته *

پدر رشته مهر و الفت گسیخت -

تو گفتی که شفقت ز عالم گریخت *

اگرچه غیاث‌الدین به پهلوانان و جنگ‌آوران لشکر خود بمبالغه تمام فرمان داده بود که حتی الامکان سعی بلیغ نموده پادشاه را زنده دستگیر نمایند - اما از آنجا که تقدیر بنوع دیگر بود - سکندر شاه بردست یکی از پهلوانان لشکر غیاث‌الدین فادانسته کشته شد *

هنوز قاتلش بر سر استاده بود - که یکی از آن میان - سکندر شاه را کشته دیده - پرسید که اینرا که کشتی * او گفت من کشتم *

گفت حیف نکردی سلطان سکندر است * پس هر دو خائف و ترسان پیش غیاث‌الدین رفتند - و گفت^(۱) که اگر بیم آن باشد که اگر دست خود باز دارم مقتول شوم - درین صورت سبقت نموده میتوان کشتی * غیاث‌الدین گفت البته میتوان کشتی - و بعد تامل گفت ظاهراً^(۲) تو سلطان را کشته * گفت بلی نادانسته زخم نیزه بر سینه سلطان زدم - هنوز رمقی دارد * غیاث‌الدین - بعجلت تمام رفته - از اسب فرود آمد - و سر پدر بزانوی خود نهاد - و اشک بر رخساره روان کرد - و گفت - ای بدر چشم واکن - و وصیتی فرما تا بجا آرم * سلطان چشم باز کرد - و گفت - کار من آخر شده است - سلطنت ترا مبارک باشد *

تو سرسبز باشی بشاهنشهی -

که من کردم از سبزه بالین تویی *

این گفت و طائر روحش طیران نمود * غیاث‌الدین - مصلحت در

(۱) در نسخه‌های قلمی گنجد * (۲) در نسخه‌های ولعی ظاهر *

توقف خود ندیده - چند کس امرا را برای تجهیز و تکفین پدر گذاشته - خود جلوریز متوجه پندوه شد - و بر سر سلطنت جلوس فرمود + مدت سلطنت سکندر شاه نه سال و چند ماه بود + و با حضرت مخدوم علاءالحق - قدس الله سوره - معاصر بود +

ذکر سلطنت غیاث الدین بن سکندر شاه *

چون سکندر شاه در آهخانه زمین استراحت کرد - سر سلطنت بنگاله بوجود ^{۱)} دوی الجود سلطان غیاث الدین زیب و زیذت یافت - اول چشمان برادران علائی را کندیده پیش مادرشان فرستاد - و خاطر خود را از دغدغه برادران فارغ پرداخت ^{۲)} - بعد از آن عدل و داد پیش نهاد - و همت ساخته تمام عمر بعیش و عشرت گذرانید + نقل است که نوبتی سلطان غیاث الدین - به بیماری صعب مبتلا شده - از زندگی مایوس گشت + و سه کس از ندماهی محرم حرم خود را - که یکی ^{۳)} سرو و دیگری گل و سیومی لاله نام داشت - بغسالگی مقرر ساخت + و چون حق تعالی صحت بخشید - آنها را به تیمن برگزیده - منظور نظر بیش از پیش ^{۴)} ساخت + انباغان دیگر از راه حسد بطعن غسالگی حرف میزدند -

(۱) در نسخه های قلمی همچنین + (۲) بجای پرداخت ساخت باشد

ورنه لفظ فارغ بیکار + (۳) در نسخه های قلمی پیش لفظ سرو از نوشته +

(۴) محاوره پیش از پیش +

تا روزی در حالت انبساط بحضورت سلطان اظهار این معنی کردند *
سلطان را این مصرع در خاطر گذشت - ع -

ساقی - حدیث سر و گل و لاله میروند *

مصرع دیگر نتوانست بهم رسانید - و از شعرای پای تخت
هم (کسی) از عهد مصرع دیگر نتوانست برآمد * پس سلطان
مصرع خود را نوشته مصحوب رسول بخدمت خواجه شمس الدین
حافظ به شیراز فرستاد * خواجه حافظ بدیهه^(۱) مصرع دیگر فرمود -
مصرع -

این بحث با ثلاثه غساله میروند *

این مصرع دیگر خالی از کرامات غیب اللسانی نیست * و
غزلی تمام بنام او گفته فرستاد * پادشاه نیز صلّه لائق در عوض
آن عنایت نمود * این دو بیت ازانست -

شکرشکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله میروند *

حافظ - ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین^(۲)

خامش مشو که کار تو از ناله میروند *

الحق سلطان غیاث الدین پادشاه خوب بود - و در متابعت شرع
شریف سرموئی قاصر نمیشد * چنانچه مذكور است که روزی

(۱) ای فی البدیهه * (۲) در اصل وین * (۳) در نسخه های قلمی این *

(۴) در نسخه های قلمی غیاث الدین *

در حالت تیراندازی - (تیر) سلطان غیاث‌الدین به پسر بیوه زنی رسید * بیوه زن پیش قاضی سراج‌الدین دادخواه شد * قاضی متحیر شد که اگر رعایت پادشاه کنم بدرگاه خدا مآخوف شوم - و اگر نکم طلبیدن او کار دشوار است * آخر بعد از تأمل بسیار پیاده را بطلب پادشاه فرستاد - و خود دره زیر مسند گذاشته در محکمه نشست * پیاده قاضی چون بدربار رسید - رسیدن پیش سلطان محال دانسته - اذان آغاز کرد * سلطان - اذان بیوقت شنیده - باحضر مؤذن فرمان داد * چون حاجبان درگاه او را بحضور بردند - سلطان از موجب اذان بیوقت استفسار نمود * گفت مرا قاضی سراج‌الدین تعیین کرده که پادشاه را در محکمه شریعت برم * چون رسیدن بحضور متعسر بود - باین حیل خود را رسانیدم * حالا برخیز و بمحکمه حاضر شو * پسر بیوه زنی را که زخم تیر زده مستغیثه است * پادشاه فی الفور برخاست - و نیمچه شمشیری زیر بغل پنهان گرفته - روان شد * چون پیش قاضی رسید - قاضی - اصلاً با پادشاه ملتفت نشده - فرمود که استرفای خاطر این ضعیفه بکن * سلطان بطوری که توانست او را راضی ساخته - و گفت - ایها القاضی - اینک ضعیفه راضی شد * پس قاضی رو بضعیفه کرد - و پرسید که بداد خود رسیدی و راضی شدی * گفت بلی راضی شدم * آنگاه

(۱) در نسخه‌های قلمی متغیر - بجایش متعسر باشد یا متعذر *

قاضي بشگفتگوي تمام برخاست - و تعظیم سلطان نموده - بر مسند
نشاند * سلطان شمشیر از بغل برآورد - و گفت - اي قاضي -
من بموجب حکم شرع در محکمۀ تو حاضر شدم - اگر یک
سر مو امروز از ادای شرع خلاف از تو مشاهده میکردم - بهمین
شمسیر گردنم میزد ^۱ شکر خدا که خیر شد + قاضي نیز درۀ
از زیر مسند برکشید - و گفت - اي سلطان - امروز اگر از تو
اندک تجارز از امور شرع معائنۀ می نمودم - بخدا که بهمین درۀ
پشت تو سرخ و سیاه میکردم - ع -

(سیده بود بلائي^(۳) ولي بخیر گذشت *

سلطان - خوشوقت شده - قاضي را بانعام و اکرام نوازشها فرموده
خود راضي و شاکر مراجعت فرمود * سلطان غیاث الدین از
ابتدای حال با حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - اعتقاد
تمام داشت - و هم عمر و هم سبق بودند - چنانچه هر دو بخدمت
شیخ حمید الدین کنج نشین ناگوزي^(۴) کسب علوم نموده بودند +
و مدت العمر در خدمت قطب العالم قاصر نشد * و آخر در
سنه ۷۷۵ بحیلۀ و ترور راجه کانس - که زمیدار آن ناحیه بود -
بدعا کشته شد + مدت سلطنت غیاث الدین هفت سال و چند

(۱) در نسخه های قلمي برخواست نوشته * (۲) در نسخه های

قلمي میبرد - (۳) در نسخه های قلمي بلا بجای بلائي * (۴) در

نسخه های قلمي ناگوزي *

ماه بود * و در رساله دیده شد که شانزده سال و پنج ماه و سه روز سلطنت کرده و دیعت حیات سپرد *

سلطنت سیف الدین ملقب سلطان السلطین *

چون سلطان غیاث الدین از تنگنای جسمانی بوسعت آباد روحانی شتافت - امرا و سران سپاه سیف الدین پسر ار را - سلطان السلطین لقب نهاده - بر تخت پدر جلوه جلوس دادند ،

یکی میروید دیگر آید بجای -

جهان را ندارند بی کدخدای *

و او پادشاه حلیم المزاج و کریم الطبع و شجاع بود * مدت ده سال سلطنت بنگاله گذرانیده - در سنه ۷۸۵ مرحله پیمایی طریق عدم گردید * و در رساله سه سال و هفت ماه و پنج روز نوشته * والله اعلم بالصواب *

سلطنت شمس الدین بن سلطان السلطین *

بعد از وفات سلطان السلطین - شمس الدین نام - پسرش - بمشورت اعیان و ارکان دولت - قدم بر سریر جهانداری گذاشت * و بدستور اسلاف مراسم سلطنت و حکومت تقدیم رسانیده - چندی بعیش و کامرانی گذرانیده * و در سنه ۷۸۸^(۱) بمرض طبعی یا بخداع راجه کانس - که دران وقت تسلط تمام پیدا کرده بود - ره نورد

(۱) در نسخه های قلمی بمعرض * جنرل ایشتیالک سومانتی بنگاله حصه ۱

منزل فنا گردید * و بعضی نوشته اند که این شمس الدین پسر سلطان السلاطین نبوده - اما متنبی بوده است - و نام او شهاب الدین بود * بهر تقدیر ایام سلطنت او سه سال و چهار ماه و شش روز بود * و اصح آنست که راجه کانس - که زمیندار بتهوریه^(۱) بود - بر وی خروج کرده - او را بقتل آورد - و اسم سلطنت بر خود گذاشت *

مسلط شدن راجه کانس زمیندار *

چون سلطان شمس الدین رخت هستی بر بخت - راجه کانس زمیندار هندو - بر تمامی قلمرو بنگاله استیلا یافته - بر مسند حکومت مربع نشست * و ظلم و سفاکی بنیاد نهاد * و صدد قتل مسلمین پرداخته - اکثری از علما و مشائخ را مقتول تیغ ستم کرد * و میخواست که بیخ اسلام را از قلمرو خود مستاصل سازد * گویند روزی شیخ بدرالاسلام - ولد شیخ معین الدین عباس - پیش آن بدرجام بی سلام نشستند * گفت ای شیخ چرا بر من سلام نکردی * شیخ فرمود اهل علم را سلام بکافر کردن روا نیست - خصوصاً چون تو کافر ظالم سفاک را که خون مسلمانان سبیل کرده * ازین سخن آن ملحد ناپاک ساکت شده - و همچو مار پیچ و تاب خورده - در صدد قتل گردید * روزی در مکانی - که دروازه تنگ و کوچک

(۱) جرنل مذکور - صفحه ۲۶۳ بنگرند * (۲) بجای در صدد قتل مسلمین

شده * (۳) در نسخه های قلمی اسلام - جرنل ایشیانتک سوسائتی بنگاله

حصه ۱ - مجلد ۳ - سنه ۱۸۷۳ - صفحه ۲۶۴ بنگرند *

داشت - فحشست و شیخ را طلب کرد * شیخ چون رسید مطلب
او دریافت - اول پا را درون گذاشت - بعد ازان سرفرو^(۱) نکرده داخل
شد * آن مردود را آتش خشم در اشتعال آمده - گفت شیخ را
در صف برادرانش نشانند * فی الفور آن جناب را شربت شهادت
چشانیدند * و بقیه علما را همان روز بر کشتی نشانده بدریا غرق
ساخت * حضرت نور قطب العالم - قدس الله سره - از استیلاي
آن کافر و قتل مسلمین بی طاقت شده - بسلطان ابراهیم شرقی -
که دران زمان تا سرحد بهار در قبض تصرف او بود - نامه نوشت -
بدین مضمون که کافس نام حاکم این ملک کافر بیدین است - ظلم
و خونریزی شعار خود ساخته - اکثری از علما و مشائخ را کشته -
و غریق بحر فنا ساخته - الحال در صدد قتل بقیه (اهل) اسلام
است * میخواهد که بفای اسلام را ازین ملک منهدم سازد * از انجا
که معرفت و محافظت مسلمین بپادشاه اسلام لازم و واجب است -
بناء علی هذا بدو کلمه متصدع اوقات شریف گشت * مامول آنکه
قدم نزول اجلال بر سر سکنه این محال و منت بر حال این شکسته
بال نهند - که رهائی مسلمانی چند از شکنجه جفای این ظالم شود *
والسلام^(۲) * چون مراسله بحضور سلطان ابراهیم گذشت - باعزاز تمام
و اکرام مالاکلام (را) کرده - مطالعه کرد * و قاضی شهاب الدین

(۱) در نسخه های قلمی سرفرو کرده * (۲) در نسخه های قلمی

جونیوری - که از فضایی وقت و سرآمد علمای عصر بود - و سلطان
 در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید - و در روزهای متبرک در مجلس
 سلطان بر کرسی سیمین می نشست - ترغیب تمام کرد - و گفت
 که بر جناح استعجال باید روان شد که درین یورش فواید دینی و
 دنیوی متصور است - یعنی هم ملک بنگاله در حوزة تصرف درآید -
 و هم دیدار حضرت شیخ - که منتج حسنات حال و مآل است -
 با ضمیمه ثواب دادرسی زمره اهل اسلام بحصول پیوندد + سلطان
 ابراهیم - خیمه بیرون زده - طبل ارتحال نواخته - بکوچ متواتر با فوج
 بحرموج باندک ایام به بنگاله رسیده + و سرای فیروزپور مضروب
 خیم ساخت + راجه کانس - از دریافت این حال مضطرب شده -
 بملازمت حضرت قطب العالم شتافته - بعجز و الحاح و زاری درآمد -
 و گفت رقم عفو بر صلیفه جرائم این گنهگار کشیده - تسلط سلطان
 ابراهیم ازین ملک بار دارند + حضرت مخدوم فرمودند که برای
 سفارش کافر ظالم مانع پادشاه اسلام نمی توانم شد - خاصه آنکه
 حسب الطلب^(۱) و اشارت ما آمده باشد + کانس لاعلاج شده سر بر
 قدم گذاشت - (و) گفت هرچه رضای حضرت باشد قبول میکنم +
 فرمود تا بشرف اسلام مشرف نشوی من سفارش تو نمیتوانم کرد *
 کانس انگشت قبول بردیده نهاده + اما زن آن ضال - او را بچاه
 ضلالت انداخته - مانع استیباب سعادت اسلام گردید + آخر پسری

دوازده ساله را - که جدو^(۱) نام داشت - بخدمت حضرت قطب العالم
 برد - و گفت من پیر شدم - تازگ دنیا خواهم شد - همین پسر را
 مسلمان ساخته سلطنت بنگاله او را بخشید * حضرت قطب العالم
 سفل پان از دهان خود برآورده بدهن جدو گذاشتند^(۲) - و تلقین شهادت
 نموده - بخلعت اسلام مشرف ساختند - و جلال الدین نام او کرده -
 حسب الحکم در شهر منادی زده - خطبه سلطنت بنام او خواندند *
 و امور شرع شریف ازان تاریخ رواجی دیگر یافت * بعد ازان
 حضرت قطب العالم - بملاقات سلطان ابراهیم رفته - معذرت قدوم
 نموده - درخواست معارفت پادشاه کردند * سلطان ازین معنی
 کوفته خاطر شده رو به قاضی شهاب الدین کرد * قاضی گفت - ای
 حضرت - سلطان حسب استدعای شما درینجا رسیده - اکنون شما خود
 حمایت و جانبداری او نموده - وکیلانه پیش آمدید - چه تصور توان
 کرد * حضرت فرمودند که آن وقت حاکم ظالم بر اهل اسلام مسلط^(۳)
 شده بود - الحال که به یمن قدوم سلطانی پادشاه بشرف اسلام مشرف
 شده - جهاد بر کافر لازم است - نه بر اهل اسلام * قاضی لاجواب شده
 ساکت گردید * اما چون مزاج سلطان برهم شده بود - پاس خاطر
 سلطان نموده - بامتحان علوم (و) کمالات آن حضرت اقدام نموده -

(۱) در فرشته جنم و آن غالباً جتمل یا جیمیل باشد . در استوارت

چیتمل * جرنل ایشیاٹک سوسائٹی صفحہ ۴۶۶ بنگرزد * (۲) در نسخه های

قلمی گذاشتن * (۳) در نسخه های قلمی بعد لفظ حاکم و نوشته *